

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: ۱۳۸۹/۱۱/۱۳

موضوع: بدعت‌های عثمان و بررسی روایت «علیکم بسنتی»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة
على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله

بحث ما در رابطه با حدیث:

«علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين من بعدی»

کتاب: فتاوی اللجنة الدائمة - المجموعة الأولى، المؤلف: اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، جمع

وترتیب: أحمد بن عبد الرزاق الدویش، الناشر: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء - الإدارة العامة للطبع

- الرياض، ج ۲، ص ۳۱۸، باب ورد الطريقة التيجانية

بود که «ابن تیمیه» و «لجنة دائم افتاء» و افراد دیگر در رابطه با کار عثمان و بدعت‌های عثمان به این روایت
استناد کرده بودند.

ما عرض کردیم این روایت نمی‌تواند از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) صادر شده باشد، زیرا شرط اول
عمل به سنت یک فرد، معصوم بودن آن فرد است. معصوم بودن از خطا، معصوم بودن از نسیان و معصوم بودن
از گناه!

آقایان اهل سنت هم در خلفای راشدین خود به هیچ وجه ادعای عصمت ندارند. بنابراین تناقض‌های زیادی میان
سنت یا سیره ابوبکر و عمر است که در حقیقت هر فردی را به حیرت وا می‌دارد مبنی بر اینکه آیا به قول ابوبکر

عمل کند، یا به قول عمر؟

ما در جلسه گذشته چند مورد از این اختلافات را عرض کردیم. اختلاف دیگری که در این جا وجود دارد و آقایان اهل سنت آن را با آب و تاب نقل کرده‌اند و در مصادر متعدد هم آمده این است که تعدادی از افراد نزد ابوبکر رفتند و گفتند:

«إن عندنا أرضا سبخة ليس فيها نخلا ولا منفعة»

زمین بایری در یکی از مناطق وجود دارد که نخل و منفعتی ندارد.

«فإن رأيت أن تقطعناها لعلنا نحرثها ونزرعها فلعل الله ينفع بها بعد اليوم»

اگر به ما اجازه بدهید ما در آن منطقه زراعت کنیم و بخشی از سود آن را در اختیار حکومت قرار بدهیم.

«فأقطعهم إياها وكتب لهما كتابا و أشهد و عمر ليس في القوم»

ابوبکر هم یک قراردادی نوشت امضاء کرد و تعدادی از صحابه هم امضاء کردند و در اختیار این دو نفر قرار دادند، اما عمر در آن جلسه حضور نداشت.

دو نفر به نام‌های «عیینه بن حصن» و «أقرع بن حابس» برای مطالبه زمین زراعی آمده بودند.

«فانطلقا إلى عمر ليشهداه فوجداه يصلح بعيرا له»

این دو نفر برای محکم‌کاری نزد عمر بن خطاب رفتند و از او هم درخواست کردند تا نامه را امضا کند.

زمانی که عمر بن خطاب نامه را خواند، عصبانی شد؛

«تفل فيه فمجاه»!

او بر نامه نُف کرد و نامه را پاک کرد.

در زمان گذشته خودکار و روان نویس نبود، بلکه مرکب بود که با مقداری آب دهان پاک می‌شد. آدم قوی هیکل همانند عمر می‌تواند تمام نامه را در یک لحظه پاک کند.

«فتمراه وقالا مقالة شتم»

این دو نفر بسیار ناراحت و عصبانی شدند و به جناب خلیفه ناسزا گفتند.

«وقالا مقالة شتم»

سپس:

«فقال إن رسول الله كان يتألفكما والإسلام يومئذ ذليل وأن الله عز وجل قد أعز الإسلام»

عمر بن خطاب گفت: زمانی که ما این کارها را می‌کردیم، اسلام هنوز عزیز نشده بود. امروزه اسلام عزت دارد و ما نمی‌توانیم چنین کاری کنیم. این دو نفر نزد ابوبکر رفتند و گفتند:

«والله ما ندري أنت الخليفة أم عمر!»

به خدا سوگند ما نفهمیدیم تو خلیفه هستی یا عمر!

این روایت خیلی زیباست و تقاضا دارم دوستان آن را در ذهنشان بسپارند. آن دو نفر به ابوبکر گفتند: تو نامه را امضاء کردی و صحابه هم امضاء کردند، اما زمانی که نزد عمر رفتیم او تُف کرد و نامه را پاک کرد. ابوبکر گفت:

«فقال بل هو لو كان شيئا»

خلیفه واقعی عمر ابن الخطاب است و هر چه او بخواهد باید انجام بگیرد!

«فجاء عمر مغضبا حتى وقف على أبي بكر»

عمر غضبناک از راه رسید و روبروی ابوبکر ایستاد.

«فقال أخبرني عن هذه الأرض التي أقطعها هذين الرجلين أرض لك خاصة أم هي بين المسلمين

عامّة»

عمر بن خطاب گفت: یا ابوبکر! زمینی که با این دو نفر قرارداد بستی ملک شخصی توست یا مال

مسلمان‌ها است؟

مراد از حرف او این است که اگر این زمین مال توست حرفی نیست، اما اگر مال مسلمان‌ها است چرا چنین

کاری کردی؟!!

«قال استشرت هؤلاء الذين حولي»

ابوبکر گفت: من با صحابه‌ای که اطراف من بودند، مشورت کردم.

«فأشاروا عليّ بذلك»

رأی همه آن‌ها این بود که من چنین کاری کنم.

«قال فإذا استشرت هؤلاء الذين حولك أكلّ المسلمين أوسع مشورة ورضي»

عمر شروع به اعتراض کرد و گفت: ابوبکر! افرادی که در اطراف تو بودند و با آن‌ها مشورت کردی، آیا

تمام مسلمان‌ها بودند؟

مراد از حرف او این است که آیا همه مسلمان‌ها به این کار تو راضی بودند و این مشورت تو مورد تأیید تمام

مسلمان‌ها است یا خیر؟!!

«فقال أبو بكر قد كنت قلت لك إنك أقوى على هذا الأمر مني ولكنك غلبتني»

ابوبکر گفت: من از روز اول گفتم تو شایسته خلافت هستی، اما زیر بار نرفتی و به زور خلافت را به من
تحمیل کردی!

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، اسم المؤلف: أبو القاسم علی بن
الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدین
أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ج ۹، ص ۱۹۵، ح ۷۹۷

دقت کنید که خلیفه دوم می‌گوید:

«فإذا استشرت هؤلاء الذين حولك أكل المسلمين أوسعت مشورة ورضی»

آیا همه مسلمان‌ها در این مشورت دخالت داشتند و راضی به این کار بودند؟!

ما از عمر بن خطاب می‌پرسیم: حضرت مستطاب عالی در طول این دوازده سال در مورد یکی از کارهایی که
کردید با مسلمان‌ها مشورت کردید، یا خیر؟! یک مورد به ما نشان بدهید.

همچنین جناب ابوبکر درباره خلافت شخص مستطاب عالی آیا با مسلمان‌ها مشورت کرد یا خیر؟! گفتنی است
عمده مسلمان‌هایی که در مدینه بودند با خلافت مستطاب عالی مخالفت کردند!

تمامی صحابه از جمله حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه)، «طلحه» و «زبیر» مخالفت کردند و به ابوبکر
اعتراض کردند و گفتند:

« تستخلف علينا فظاً غليظاً ، ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ ، فما تقول لربك إذا لقيته »

چگونه جواب خدا را خواهی داد درحالی که فرد تندخو و بداخلاقی را بر ما تحمیل کردی!

إبن أبي شيبة الكوفي، ابوبكر عبد الله بن محمد (متوفى ۲۳۵ هـ)، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج ۸، ص ۵۷۴، تحقيق: سعيد اللحام، ناشر: دار الفكر، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹ هـ.

آن جا شما به هیچ وجه نفرمودید:

«فإذا استشرت هؤلاء الذين حولك أكل المسلمين أوسعت مشورة ورضى»

بنده نمی‌خواستم وارد این قضیه شوم، اما حال که موضوعش پیش آمد اجازه بدهید بگویم «ابن ابی شیبیه» روایت صحیح از نظر سند دارد که می‌گوید: وقتی عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه معین کردند؛

«فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ»

مردم گفتند: کسی که بدخلاق و بدخو است را بر ما مسلط می‌کنی؟

دقت داشته باشید مراد از «فقال الناس» یک نفر یا دو نفر نیست، بلکه توده مردم است!

«فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر»

جواب خدا را چه خواهی داد که عمر را بر ما به عنوان ولی مسلط کردی؟

«قال أبو بكر أربى تخوفوني»

آیا دارید من را از خدا می‌ترسانید؟

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ۱۴۰۹، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج ۷، ص ۴۳۴، ح

«ابن ابی شیبیه» استاد «بخاری» است و این روایت هم صحیح است، زیرا راوی اول در سند این روایت «وکیع بن جراح» است که در کتاب «تقریب التهذیب» اثر «ابن حجر» جلد ۲ صفحه ۲۸۳ وارد شده است که او ثقه است.

راوی دوم این روایت «اسماعیل بن ابی خالد» هست که در کتاب «تقریب التهذیب» جلد اول صفحه ۹۳ وارد شده است که او ثقه است.

راوی سوم این روایت «زبید بن حارث» است که در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد ۳ صفحه ۲۶۸ ثقه معرفی شده است.

چرا در روایتی که خوانده شد عمر بن خطاب به خاطر یک قطعه زمین به ابوبکر اعتراض کرد مبنی بر اینکه چرا با همه مسلمان‌ها مشورت نکردی، اما در بحث خلافت که ابوبکر برخلاف نظر صحابه عمل کرد، هیچ اعتراضی نکرد؟!

در کتاب «طبقات الکبری» اثر «ابن سعد» روایت دیگری نقل شده است که می‌گوید:

«فدخل عليه علي وطلحة فقالا من استخلفت»

امیر المؤمنین و طلحه بر ابوبکر وارد شدند و گفتند: چه کسی را به عنوان خلیفه معین کردی؟

«قال عمر»

ابوبکر گفت: عمر را به عنوان خلیفه معین کردم.

«قالا فماذا أنت قائل لربك»

علی بن ابی طالب علیه السلام و طلحه گفتند: حال که این کار را کردی در برابر خدا چه خواهی گفت؟

«قال أبالله تعرفاني»

ابوبکر گفت: می‌خواهید خدا را به من معرفی کنید؟!

«لأنا أعلم بالله»

من از شما به خدا عالم‌تر هستم!

الطبقات الكبرى، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري، دار النشر: دار صادر

- بيروت -، ج ٣، ص ٢٧٤، باب ذكر استخلاف عمر رحمه الله

راوی اول روایت «ضحاک بن مخلد» است که در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد ٤ صفحه ٣٩٧ وارد شده است که «ابن معین» و «عجلی» او را توثیق کرده‌اند.

راوی دوم روایت «عبیدالله بن ابی زیاد» است که در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد ٧ صفحه ١٤ وارد شده است «عجلی» و «حاکم نیشابوری» او را توثیق کرده‌اند.

راوی سوم روایت «یوسف بن ماهک» است که در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد ١١ صفحه ٣٧٠ وارد شده است «ابن معین» و آقای «نسائی» او را توثیق کرده‌اند. با این روایات چکار می‌خواهید بکنید؟! آیا این روایات جواب دارد، یا نه؟! آقای «ابن قتیبه دینوری» می‌گوید:

«فدخل عليه المهاجرون والأنصار حين بلغهم أنه استخلف عمر»

زمانی که خبر رسید ابوبکر، عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه معین کرده است مهاجرین و انصار نزد ابوبکر آمدند.

«فقالوا نراک استخلفت علينا عمر»

مردم گفتند: ابوبکر! می‌بینیم که عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه معین کردی!

«وقد عرفته و علمت بوائقه فينا وأنت بين أظهرنا»

تو که در میان ما بودی می‌دیدى او چقدر نسبت به ما سخت‌گیری و تندى و بد اخلاقى می‌کند.

«فكيف إذا وليت عنا و أنت لاق الله عز وجل فسائلك فما أنت قائل»

ابوبکر! وقتی که تو از میان ما رفتی و عمر پیش ما ماند و در حق ما ظلم کرد، جواب خدا را چه خواهی داد؟

الإمامة والسياسة، اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.، تحقيق: خليل المنصور، ج ١، ص ٢٢، باب مرض أبي بكر واستخلافه عمر رضى الله عنهما

«ابن تیمیه حرّانی» که تمام تلاش خود را در دفاع از خلفا به کار می‌برد و حاضر نیست کسی کمتر از کُلُّ به ابوبکر و عمر بگوید، می‌نویسد:

«وقد تكلموا مع الصديق في ولاية عمر»

مسلمانان و صحابه با ابوبکر صدیق در رابطه با عمر سخن گفتند.

«وقالوا ماذا تقول لربك وقد وليت علينا فظا غليظا»

صحابه گفتند: ابوبکر! جواب خدا را چه خواهی داد که یک آدم بد اخلاق و تند و خشن را بر ما مسلط کردی؟!

«فقال أبالله تخوفوني»

ابوبکر گفت: شما دارید من را از خدا می‌ترسانید!

«أقول وليت عليهم خير أهلك»

به خداوند می‌گویم بهترین امت را به عنوان ولی بر صحابه انتخاب کردم.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة

قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج ٦، ص ١٥٥، فصل قال الرافضي وجعل

الأمر شورى بعده

این روایت همچنین در همین کتاب جلد هفتم صفحه ٤٦١ وارد شده است و دهها مصادر دیگر این قضیه را نقل کردند.

همچنین در کتاب «الإمامة والسياسة» جلد ١ صفحه ٢٠ وارد شده است که مردم شام هم نزد ابوبکر آمدند و بر خلافت عمر اعتراض کردند، با وجود اینکه شام تازه فتح شده بود. حال آقایان در شبکه‌های ماهواره‌ای، خطبه‌های نماز جمعه و کتاب‌هایشان ادعا می‌کنند:

"درست است که ابوبکر، عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه معین کرد؛ اما این کار بعد از این بود که با همه صحابه مشورت کرد. ابوبکر مشاهده کرد تمامی صحابه متفق القول هستند بر اینکه بهترین شخصی که برای خلافت صلاحیت دارد جناب عمر بن خطاب است. ایشان بعد از مشورت، این کار را انجام دادند." در کتاب «تاریخ طبری» جلد ٣ صفحه ٥٢، «تاریخ دمشق» و دیگر منابع آمده است:

«لما حضرت أبابكر الصديق الوفاة دعا عثمان بن عفان فأملى عليه عهده»

زمانی که وقت مرگ ابوبکر رسید، عثمان را احضار کرد و گفت: وصیتنامه مرا بنویسید.

«ولما أملى عليه عهده هذا على عثمان أغمى على أبي بكر»

زمانی که مشغول گفتن وصیت خود به عثمان بود، یک مرتبه بیهوش شد.

«قبل أن یسمى أحدا»

قبل از آنکه اسم کسی را به عنوان خلیفه بعد از خود بیاورد.

«فکتب عثمان عمر بن الخطاب»

عثمان نام عمر بن خطاب را نوشت.

«فأفاق أبو بكر»

ابوبکر به هوش آمد.

«فقال لعثمان لعلک کتبت أحدا»

به عثمان گفت: آیا نام کسی را به عنوان خلیفه نوشتی یا نه؟!

«قال ظننتک لما بک وخشیت الفرقة»

عثمان گفت: ترسیدم که در این عالم بیهوشی از دنیا بروی و مردم گرفتار تفرقه و فتنه شوند.

«فکتبت عمر بن الخطاب»

به همین خاطر نام عمر بن خطاب را نوشتم.

او ادعا کرد به جهت اینکه امت اسلامی به هلاکت نیفتند، نام عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه بعد از شما نوشتم.

«فقال یرحمک الله»

خدا تو را رحمت کند.

«أما لو كتبت نفسك لكنت لها أهلاً»

اگر اسم خود را هم به عنوان خلیفه بعد از من نوشته بودی، شایستگی داشتی!

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، اسم المؤلف: أبو القاسم علی بن

الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعی، دار النشر: دار الفكر - بیروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدین

أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ج ۴۴، ص ۲۵۲، ح ۵۲۰۶

مشکل اینجاست زمانی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خواهد وصیتنامه بنویسد، ادعا می‌کنند که

حضرت هذیان می‌گوید، اما زمانی که ابوبکر می‌خواهد وصیتنامه بنویسد:

«أغمی علی أبی بکر»

اصلاً به قدری حالش خراب است که بیهوش می‌شود، اما عثمان می‌نویسد خلیفه بعد از او عمر بن خطاب است.

ابوبکر می‌گوید:

«یرحمک الله أما لو كتبت نفسك لكنت لها أهلاً»

این روایت در منابع مختلفی از جمله: «تاریخ طبری» جلد ۳ صفحه ۵۲، «تاریخ دمشق» جلد ۳۹ صفحه ۱۸۶ و

جلد ۴۴ صفحه ۲۴۸، «تاریخ مدینه» یکی از کتاب‌های معتبر اهل سنت اثر «ابن شُبه نُمیری» جلد ۲ صفحه

۶۶۷ وارد شده است. «کنز العمال» اثر «متقی هندی» جلد ۵ صفحه ۶۷۸، «تاریخ الخمیس» اثر آقای «دیار

بکری» جلد ۱ صفحه ۲۴۱، «تاریخ عمر بن الخطاب» اثر استاد «عبدالکریم خطیب» یکی از علمای بزرگ مصر

صفحه ۷۵ و دهها منابع دیگر وارد شده است.

همین هفت مصدری که ما عرض کردیم گویای این حرف است که می‌گویند: گر در خانه کس است، یک حرف بس است!! مصادر متعدد با سندهای مختلف این قضیه را نقل کردند. همچنین روایتی از عایشه در این زمینه نقل شده است. عایشه گفت:

«فأغمی علی أبی بکر إغماءة فأخذ عثمان العهد فكتب فيه اسم عمر قال»

سپس:

«فأفاق أبو بکر فقال أرني العهد»

زمانی که ابوبکر به هوش آمد، گفت: ببینم در وصیتنامه چه نوشتی؟!

«فإذا فيه اسم عمر»

دیدند در آنجا نام عمر آمده است.

«قال من كتب هذا»

ابوبکر گفت: چه کسی اسم عمر را اینجا نوشته است؟

دعوی زرگری را مشاهده کنید!

«فقال عثمان أنا»

عثمان گفت: من اسم عمر را نوشتم.

«فقال رحمک الله وجزاک خیرا فو الله لو کتبت نفسک لکنت لذلک أهلا»

ابوبکر گفت: خدا تو را رحمت کند و جزای خیر به تو عنایت کند. اگر اسم خودت را هم به جای عمر نوشته بودی، شایستگی داشتی.

تاریخ المدينة المنورة، اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النمیری البصری، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م، تحقیق: علی محمد دندل ویاسین سعد الدین بیان، ج ۱، ص ۳۵۳، ح

۱۰۹۱

بنده بازهم تکرار می‌کنم یکی از بهترین منظره‌های قیامت، محکمه عدل امیرالمؤمنین است. خدا می‌داند وقتی این ماجرا به یادم می‌افتد، برای رسیدن آن ساعت لحظه شماری می‌کنم.

همچنانکه جوانان مجرد برای عروسی و شب زفاف و جشن که به قول معروف می‌گویند: "ذکر العیش، نصف العیش است" لحظه شماری می‌کنند، خدا را شاهد می‌گیرم و قسم به جان امیرالمؤمنین برای دیدن محکمه مظلومیت امیرالمؤمنین لحظه شماری می‌کنم.

بنده به یاد می‌آورم یک روزی با چشممان خواهیم دید در قیامت امیرالمؤمنین در یک طرف و کسانی که در حق آن بزرگوار ظلم کردند در طرف دیگر هستند و قاضی نبی مکرم و حاکم خدای عالم است.

این منظره واقعاً باصفاترین منظره قیامت است. اگر انسان در قیامت میلیاردها مصیبت و مشکل را تحمل کند و آن را در یک کفه ترازو بگذارد و صفای محکمه مظالم امیرالمؤمنین در یک کفه گذاشته شود، لذتبخش است.

حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در مسجد کوفه خطبه می‌خواندند که مردی وارد شد و عرض کرد:

«وَا مَظْلَمَاتِه»

در حق من ظلم کردند.

«فَقَالَ اِذْنَ»

حضرت فرمود: نزدیک بیا.

«فَدَنَا فَقَالَ لَقَدْ ظَلِمْتُ عَدَدَ الْمَدْرِ وَالْمَطْرِ وَالْوَبْرِ»

زمانی که شخص نزدیک منبر آمد، حضرت فرمود: اگر در حق تو یک ظلم شده است، در حق من به اندازه ریگ‌های بیابان ظلم شده است.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، نویسنده: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ج ۲، ص ۱۱۵،

فصل فی حلمه و شفقتہ

حضرت به امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود:

«مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)»

از روزی که جدت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفته است، همواره مظلومیت قرین من بوده و از من جدا نشده است.

الأمالی، نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، محقق / مصحح: مؤسسة البعثة، ص ۷۲۶، ح ۱۵۲۶

کار به جایی می‌رسد که امیرالمؤمنین می‌فرماید: تمام ملت‌ها از ظلم حاکمان می‌ترسند و وحشت دارند، اما من از ظلم امت وحشت دارم.

«لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا»

قلب مرا پُر از خون کردید.

نهج البلاغة، نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق / مصحح: صالح، صبحی، ص ۷۰، باب

البرم بالناس

حضرت در نهایت از خداوند عالم برای خود طلب مرگ می‌کند. چقدر برای امیرالمؤمنین درد و سوز است که می‌فرماید: خدا مرا به بهتر از شما و شما را به بدتر از من گرفتار کند. این همان آرزوی مرگ و طلب مرگ از خداوند عالم است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته